

کاظم رجوی (ایزد)

نقدی بر کتاب (بانگ تکبیر)

تقدیم بجناب آقای سید محمد علی صفیر

امانت!..

یا ؟

دوست ارجمند و دانشمندم ، آقای وحید زاده (نسیم). غرض از زحمت افزائی و استدعای درج چکامه (جمال محمد) در مجله (ارمغان) ، ده سال بعد از تاریخ سرودن آن ، این است که اخیراً یکی از دوستان کتابی بعنوان (بعث نبوی - بانگ تکبیر) برسم امانت بمن داد و گفت : « از شما هم شعری در آن چاپ شده . . . » در ضمن مطالعه کتاب ، در صفحه ۹۶ آن ، بهشش بیت از چکامه خود برخورددم که عین آنها با عنوانی که بدان داده اند ، در زیر نقل میشود :

«موهبت ایزدی»

آقای کاظم رجوی (ایزد)

۱۴

شعبه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آئینه حق نگر جمال محمد (ص)

موهبت ایزدی کمال محمد (ص)

گرمی بازار علم و دین ، بدو عالم ،

جز به محمد نبود و آل محمد (ص)

نامه بشتند عالمان و حکیمان ،

جمله ، قبال نکو مقال محمد (ص)

خوش متنعم شدند ، مفلس و منعم ،

بر سر خوان پر از نوال محمد (ص)

نوبت عزت بیارگاہ ازل کوفت

نوبتی درگه جلال محمد (ص)

بار صفا بر زمین باغ وفا ریخت

پنجه تقدیر ، از نهال محمد (ص)

ملاحظه میفرمائید که علاوه بر گسیختن ربط ابیات و پس و پیش انداختن مصراعها ، چه کلمات و ترکیباتی غیر از کلمات و ترکیبات اصل چکامه ، در آن راه یافته است ! بویژه کلمه (آئینه) بجای (آینه) که وزن شعر را هم بهم میزند ، و این (کوفت) آخری که نمیدانم چه برتری بر کلمه (زد) میتواند داشته باشد ! در روی و توی جلد کتاب ، نام مؤلفی بچشم نمیخورد. لیکن ، نظر بمقدمه ای که جناب مستطاب آقای سید محمد علی صفیر سلمه الله تعالی بر کتاب مرقوم فرموده اند ، میتوان ایشانرا مؤلف آن بشمار آورد و این تصحیح و تحریف را از ایشان دانست. میفرمائید : از جناب ایشان که مردی مؤمن و مقدس ، وارد در امور طبع و نشر و شاعر منش مینمایند ، چنانکه چاپ اینگونه کتابهای دینی و ادبی و درج چندین قطعه نظم و نثر و ترجمه منظوم آیات مبارکه از خود ، در همین کتاب ، دلیل بارز آنست ، بعید بنظر میرسد که چنین کار خلاف موازین دینی و اخلاقی و قوانین مطبوعاتی را مرتکب شوند ؟ .. زیرا ، این کار ، از نظر اخلاقی و ادبی ناپسند ، از لحاظ قانون طبع و نشر مطبوعات ، بزه قابل تعقیب و از دیدگاه دیانت ، خیانت در امانت است !؟ . زنهار ، این خیالهای ناروا را در باره ایشان ، نباید بدل راه داد و اگر خدای ناکرده راهی یافته باشد ، باید از آن استغفار کرد ! بچندین دلیل :

اول اینکه ، بنا بمقدمات کتاب اشعاری که قبل از تاریخ اقتراح موضوع (بعثت) بمناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت ، چاپ شده بود ، نبایستی در مسابقه شرکت داده و نتیجه در کتاب ایشان - که حاوی اشعار موضوع مسابقه است - چاپ شود . و

و چکامه (جمال محمد) چنانکه میدانید ، قبلا در (باده کهن) چاپ شده بود . اما اینکه جناب ایشان ، در این صورت چه اجباری داشته اند که زحمت انتخاب و تصحیح و چاپ چند بیت از آنرا ، در کتاب خود بکشند ، شاید علتش لطف عمیم ایشان بهمه گویندگان ، از جمله باین گوینده بیمقدار و ناچیز بوده است و نخواستند ، از این فیض بزرگ که نام فراموش شده اش ، در ردیف آنهمه استاد نامور ، مانند خود ایشان ، در کتاب کثیرالانتشارشان درآید ، بی نصیب بماند . بنا بر این من باید از اینهمه بزرگواری ایشان سپاسگزار باشم و هستم .

دوم اینکه بنا بمقدمه کتاب ، جناب ایشان ، از طرف (حسینیۀ ارشاد) مأمور تالیف و طبع و نشر این اثر بوده اند . ولابدوظیفه ارشاد مذهبی را ، نظر بسعه صدری که دارند ، بهمه احوال و اوضاع ، تعمیم داده و خواسته اند ، مؤلفان و نویسندگان دیگر را ، بر اه راست تالیف ، و تصحیح نوشته ها و سروده های ناپسندیده و ناشایسته امثال این بنده ناچیز و ناتوان ، ارشاد فرمایند .

سوم اینکه ، پس از آنهمه زحمت تصحیح و تحریف ، که از انقراض و اطلال چکامه ویران شده بنده ، قطعه شش بیتی عالی و بی نظیری فراهم آورده اند ، حق این بود که این شاهکار را بنام خودشان درج فرمایند و از کثرت فروتنی و لطف خدا پسندانه باینجانب بوده است که از این حق خود صرف نظر فرموده اند . واقعاً چه بزرگواری و بنده نوازی استادانه !..

چهارم - نه اینست که ایشان «سید» محمدعلی صفیرند ؟ بنا بر این حتماً نظر بمفاد «انما ولیکم الله و رسوله» داشته و بموجب وراثت ، ولایت خود را نسبت بهمه مسلمانان ، در همه امور شرعی و عرفی و ادبی و علمی محرز میدانسته اند . و البته حق با جناب ایشان است . پس با وجود ولایت قهری ایشان ، هرگز نمیتوان فکر خیانت در امانت بنام دیانت ... و امثال این اندیشه های ناروا ، درباره ایشان ، بدل

خطور داد .

پنجم - اینکه جناب ایشان در مقدمه کتاب ، درباره اشعار رسیده از طرف گویندگان معاصر ، مرقوم داشته اند : « ... تا آنکه بروزموعود ، بدقت و بالتمام ، در مقام نقد ارباب حل و عقد (سخن پارسی) رفت و در معرض غور و شور استادان بنام آمد ... » خفض جناحی است که از فروتنی مفرط ایشان سرچشمه گرفته است . و نباید تصور کرد که خواسته اند ، برای خود در تصحیح و تحریف های لازم ، شریک جرم (بیخشید : شریک فیض) بتراشند . حاشا و کلا . ، چه نمیتوان پنداشت ، داورانی که ایشان در کتاب خود معرفی فرموده اند ، (بفرض داشتن صلاحیت) اجازه کار دیگری ، جز داوری (که تنها وظیفه شان بود) بنخود داده باشند .

ششم - دلیل مهمتر اینکه صلاحیت علمی و ادبی و ذوقی جناب صفیر بحدیست که جز او ، کسی دیگر نمیتواند ، حق تصحیح و تحریف اشعار گویندگان معاصر را داشته باشد . و من بسهم خود بایشان حق میدهم که «بانگ تحریفی» نیز درباره این بیت مشهور بردارند و بگویند :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که «دانا» یم .

از مقدمه منثوری که این استاد بزرگوار بر کتاب خود نوشته ، و از چکامه (فتح الفتوح) ایشان که در صفحه ۱۷۹ چاپ شده و ترجمه منظوم سوره مبارکه (فاتحه) که در اول کتاب آمده ، و هر سه شاهکار بی نظیر نثر و نظم معاصر است ، این بنده نادان و ناتوان ، چیزها آموختم ، که با وجود چهل سال مطالعه و نوشتن و سرودن ، یاد نکرفته بودم ! و اینک برای ادای وظیفه سپاسگزاری و آموختن آنها بدیگران ، پارامی از آنها را یادآوری و استفاده از بقیه را ، بمطالعه تمام کتاب ، بویژه نثر و نظم خود آن استاد بزرگوار ، احاله میکنم :

۱- استاد بزرگوار ، ترجمه سوره مبارکه فاتحه را ، بدینگونه آغاز میفرمایند:

« نخست نخستین بنام خدای ، که بس مهربان است و بخشش فزای! »
 که گویا ترجمه «بسم الله الرحمن الرحيم» است .
 بنده تاکنون نمیدانستم که پیش از کلمه (بسم) کلمه (اول) با ضریب دو،
 مستتر است ، لایذ ، استاد کنجکاو، مانند آن طلبه دانشمند ، صفحات مصحف عزیز را،
 با چاقوی نوک تیز خود ، در معهود، چندان تراشیده و سوراخ کرده اند تا بدان کلمه
 رسیده و به (نخست نخستین) ترجمه فرموده اند . حتماً همین کار را پیش از کلمه
 (رحمان) هم انجام داده و واژه ای یافته اند که ترجمه اش (بس) باشد. و بنده نادان
 نتوانستم بدانم آن کلمه چه بوده که صفت (رحمان) = مهربان، بخشنده [رابه (بس)
 مهربان) تبدیل کرده است . همچنین صفت مرکب (بخشش فزای) بجای (بخشنده یا
 بخشایشگر) که نباید چنان پنداشت که در (گیر و دار قافیه) و (ضرورت شعری) ،
 بناچار بر زبان استاد جاری شده . بلکه این هر سه کشف و اختراع قابل تقدیر همه
 ادبا و علماء و مفسران و مترجمان است ! و جز از «راسخون فی العلم» بر نیاید :
 بیت دوم را در ترجمه «الحمد لله رب العالمین» چنین انشاد فرموده اند :
 «سراسر سپاس آن خداوند راست که پروردگار فرود و فراست»
 علاوه بر (حشوملیح!) کلمه (سراسر) در صدر این بیت ، باز باید از استادیاد
 گرفت که معنی (حمد) شکر (سپاس) است نه (ستایش) و معنی (عالمین) کل عوالم
 خلقت نیست . بلکه (فرود) و (فزای) آن عوالم یعنی (عدم) است !
 بیت سوم ، ترجمه (الرحمن الرحيم) × مالک يوم الدين) چنین است :
 چه بسیار بخشنده ، بس مهربان
 خداوندگار « قیامت زمان »
 باز این (بسیار) و (بس) ، ایندفعه با زنگوله (چه) بناف صفات (بخشنده)
 و (مهربان) بسته شده است . ولی شما را بخدا تصور نفرمائید که (استاد ، خدا نخواستہ)

به بیماری (بس) گرفتارند . بلکه توجه‌تان را به ترکیب زیبای ابتکاری (قیامت زمان) معطوف دارید که هرگونه بیماری را شفا می‌بخشد!

افسوس وقت زیادی ندارم ، وگرنه همه آیات این ترجمه عالی و دقیق را مینوشتم تا ملاحظه فرمائید که چه حشوهای ملیحی در آنها بکار برداند . اما از بیت آخر نمیتوان گذشت که از همه زیباتر و باصطلاح دارای (حسن مقطع) است .

ملاحظه فرمائید :

« نه رفتار ناراست آن کسان

که در خورد خشمند و نه گم‌رهان»

و این ، گویا ، بی هیچ حشو و تعقیدی ، ترجمه (غیرالمغضوب علیهم - والاضالین) است !

بلی چنین است اثر سرایت حکم «انما و لیکنم الله و رسوله» بجناب سید محمد علی صفیر ! تا آنجا که بایشان حق میدهد ، آیات فصیح و بلیغ خدائی را نیز ، بذوق سلیم و قریحه توانای خود ، بدین زیبایی و رسائی ، ترجمه و تفسیر فرمایند . ایکاش ، امنای محترم حسینیه ارشاد ، قدر این ذوق سلیم و قریحه توانا را بدانند و بایشان مأموریت بدهند ، تا (بانگ تفسیری) نیز بلندکنند و همه کتاب خداوند تبارک و تعالی را ، بدین خوبی و نغزی منظوم فرمایند و (قرآن پارسی) گرانقدری از خود بیادگار گذارند . یقین دارم که استاد برای این کار ، هیچگونه جایزه و پاداش و اجرتی نخواهند خواست و تنها باجر اخروی آن ، بسنده خواهند کرد ! . . .

راستی که :

خوش متنعم شدند ، مفلس و منعم ،

بر سر این خوان پر نوال محمد !

اکنون ، چندکلمه از مقدمه منشور استاد بشنوید : بسکه ذوق سلیم شعری ،

استاد راتحت تأثیر قرارداد، نثرش نیز، گوئی شاعرانه و یا بتعبیر خود او (نوگفتار) است بخصوص که جمله‌های کوتاه و بلند را، بدون رعایت اصول نثرنویسی و علامات نقطه‌گذاری، چنان در زیر هم آورده‌اند که شباهت زیادی بشعر نو اصطلاحی معاصر پیدا کرده است: ملاحظه فرمائید:

«از دیر باز شب و روز بود و روزگار بس دور و دراز-

و دور زمان نیز شتابان راه خود را می‌بیمود

و قرون و اعصار را بمرور پشت سر میگذاشت.»

باز، میترسم بفرمائید، بیماری (واو) در دول سطور، از نوپردازان بااستاد هم سرایت کرده است و جمله‌های معطوف بهم بوسیله (واو) را، که لازم بود پشت سر هم بنویسند، در اثر آن بیماری، از هم گسیخته و (واو)ها را باول سطور آورده‌اند. بخصوص که اگر این مقدمه شیوا را تا آخر مطالعه فرمائید، خواهید دید که این (واو) تقریباً در اول هر سطر یا (پاراگرافی) خودی مینماید! اما بنظر بنده، باید استاد را معذور دانست. چه با آنهمه استادی که در شعر کهن دارند، در این دور و زمانی که برخی از کهن‌سرایان نظیر ایشان، گاهی شعر بی‌وزن و قافیه و کوتاه و بلند میسرایند. تا از صف باصطلاح نوپردازی و نوگرایی هم عقب نمانند، چرا استاد بزرگوار، این خواست زمانه را اجابت نفرمایند؟ و برای همین منظور است که برخی از اشعار باصطلاح (نو) را هم با عنوان (نوگفتار) در کتاب خود درج فرموده و دل طرفداران آن طرز سنت‌شکن و پایه برانداز را بدست آورده‌اند. راستی، چه‌عیبی دارد که انسان گاهی با دست وانگشت و گاهی با قاشق و چنگال هم از «دیزی» هم از «دیس» بخورد؟!